

دو فصلنامه علمی کتاب قیّم
سال نهم (۱۳۹۸)، شماره بیست و یکم

مسألگی و استدلال بر پایه گزارش‌های حدیثی

محمدحسن احمدی^۱

چکیده

مقوله استدلال به احادیث و گزارش‌های تاریخی، نیازمند روشی استوار است. دلالت گزارش‌های حدیثی و تاریخی را می‌توان در دو فضای «دلالت‌های ناظر به مقام بیان یک گزارش» و «دلالت‌های ناظر به فرامقام بیان» بررسی کرد. دلالت‌های فرامقام بیانی، ناشی از انعکاس گزارش در فضای صدور و نقل آن است. اصطلاح «مسألگی»، قاعده‌ای در فضای این نوع دلالت‌هاست. تلاش نویسنده مقاله برای شناساندن این قاعده و تعریف این اصطلاح به اینجا رسیده است که «مسألگی» به معنای میزان «عدم نفوذ» و حل‌نشده‌گی «مقام بیان» در «فرامقام بیان» است. کارکرد مورد توجه ما از اصل مسألگی، فضای استدلال‌های موجود در تاریخ حدیث، تاریخ قرآن و تاریخ تفسیر (الهیات تاریخی) است. اهمیت توجه به مسألگی از آن‌روست که غالب استدلال‌های شکل‌گرفته در این حوزه، بدون توجه به سطح مسألگی آن تقریر شده است و این مسأله، موجب رسوخ ضعف جدی به این‌گونه استدلال‌ها شده است.

واژگان کلیدی: حدیث، استدلال، مسألگی، زبان‌شناسی، روش‌شناسی.

۱. استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه تهران / ahmadi_mh@ut.ac.ir این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی

دانشگاه تهران به شماره ۲۸۷۲۷/۱/۰۳ است.

۱- طرح مسأله

توجه به دلالت‌های فرامتن در کنار توجه به هرمنوتیک و فهم معنای متن، یکی از حوزه‌های مهم زبان‌شناسی است. هرمنوتیک کلاسیک شلایرماخر (Schleiermacher)، نشانه‌شناسی سوسور (Ferdinand de Saussure)، هرمنوتیک امیلیو بتی (Emilio Betti)، هرمنوتیک فلسفی هایدگر (Martin Heidegger) و گادامر (Hans-Georg Gadamer) و نظریه مؤلف محور اریک هرش (Eric Hirsch)، نظریه دریافت (Reception Theory) هانس روبرت جاس (Hans Robert Jauss)، هرمنوتیک ادبی پل ریکور (Paul Ricoeur) و بازنمایی (Representation) استوارت هال (Stuart Hall) و یا زبان‌شناسی تاریخی پولوک (Sheldon Pollock) را می‌توان نمونه‌هایی برای ورود به بحث زبان‌شناسی متن دانست. آنچه در این مقاله مطرح می‌شود زاویه‌ای بدیع و خاص از زبان‌شناسی متن و مبتنی بر تحلیل انعکاس متن در فضای صدور و نقل است. تأکید بر این زاویه خاص، برای زدودن یک سوءتفاهم اولیه برای مخاطب است. چه آنکه مخاطب این نوع مباحث، ذاتاً و به دنبال پیش‌زمینه‌هایی که از غالب مباحث هرمنوتیک‌دانان و زبان‌شناسان و حتی پژوهشگران سنتی پیدا کرده است در این انتظار است که ما در این مقاله از لزوم واکاوی قرائن صدور به‌عنوان پیش‌شرط فهم معنای متن و از قاعده‌ای در این فضا سخن گوئیم؛ حال آنکه ما در این مقاله درصدد تبیین چنین مقامی نیستیم. از نگاه این مقاله، آنچه در تحلیل متن اهمیت ویژه یافته است انعکاس آن در فضای صدور و حتی انعکاس آن در فضای نقل است. از این جهت زاویه‌ای کاملاً متفاوت با پیشینه مورد اشاره دارد. نظریه مسأله‌گی^۱ مطرح در این مقاله، از این جهت دیدگاهی ممتاز به شمار می‌آید.

۲- دلالت‌های انعکاسی و مسأله‌گی

در علم منطق، دلالت‌ها به سه قسم دلالت‌های مطابقی، تضمینی و التزامی تقسیم می‌شود. دلالت‌های التزامی نیز خود به دو گونه دلالت‌های التزامی بالمعنی الاخص و بالمعنی الاعم تقسیم شده است. نکته کلیدی که آغاز طرح بحث جدیدی در اقسام دلالت‌ها می‌شود آن است که تمامی اقسام دلالت‌های پیش‌گفته، ناظر به افق دید گوینده خبر و یا به تعبیر دقیق‌تر مقام بیان خبر است (قصد گوینده از بیان خبر)؛ اما همان‌گونه که انداختن یک سنگ در چاه آب، به

۱. نظریه مسأله‌گی، برای نخستین بار توسط نگارنده این مقاله، در پیش‌اجلاس کرسی‌های نظریه‌پردازی هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی شورای عالی انقلاب فرهنگی در دانشگاه تهران در تاریخ ۹۷/۱۲/۱۵ برگزار شد.

تشخیص ما از عمق چاه و میزان آب آن کمک می‌کند، در کنار رویکرد غالب، می‌توان به وجهی از گزارش تاریخی توجه کرد که ناشی از انعکاس آن در فضای بیرونی است. محدوده دلالت‌های فرامقام بیانی، فضایی را به نام «فضای انعکاسی» ایجاد می‌کند و از تحلیلی که در این فضا صورت می‌گیرد با عنوان تحلیل انعکاسی (Reflection-based Analysis) یاد می‌کنیم. فضای انعکاسی، آن مجموعه از دلالت‌های کلام است که در ارتباط با انعکاس کلام در خارج و در نتیجه تحلیل فرامقام بیان خبر در طول زمان^۱، مفهوم می‌یابد. در اهمیت نوع انعکاس متن در ذهن مخاطب از این تشبیه استفاده می‌کنیم که «راننده‌ای را تصور کنید که هنگام رانندگی، مراقب است تا با عابر برخورد نکند. آنچه موجب اطمینان راننده برای عبور و عدم برخورد با عابر می‌شود نگاه عابر است.» «نگاه عابر»، در واقع انعکاسی از تصادم یا عدم تصادم اتومبیل با عابر و ملاکی برای حرکت راننده است. به همان اندازه که خود متن و زمینه آن، در فهم تأثیر دارد، نوع انعکاس متن در فضای صدور و نقل (شیوع) و نوع واکنش مخاطب به آن نیز می‌تواند در فهم متن نقش ایفا کند.

یکی از اصول قابل‌طرح در حوزه استدلال، اصطلاح «مسئله‌گی» است. «مسئله‌گی»، از اصطلاحات مربوط به فضای انعکاسی و ناشی از انعکاس مقام بیان گزارش در فرامقام بیان آن است. نگاه از زاویه مسئله‌گی به گزارش‌های تاریخی، رهاوردهای تاریخی متفاوتی به همراه خواهد داشت. یک جمله بسته به اینکه تأکید (Stress) گوینده بر کدام یک از اجزای آن است، معانی متفاوت و گاه متباینی را به دنبال خواهد داشت. در واقع یک گزارش در عین اینکه از مجموعه مرتبطی از کلمات، به هدف القای مضمونی خاص القا شده است، اما نوع تأکیدی که گوینده گزارش روی یکی از اجزای جمله دارد، مقام بیان گزارش را به سمت آن سوق می‌دهد. این نقطه را می‌توان نقطه کانونی یا گرانیگاه یک گزارش دانست که گزارش، بدون شناخت آن، از کاربرد و خاصیت می‌افتد.^۲

این نقطه کانونی، امری محسوس و در حوزه نظارت و توجه گوینده کلام است؛ اما همین نقاط کانونی - به خاطر نقشی که در تحلیل فضایی که گزارش در آن منعکس شده است ایفا می‌کنند - موجب بروز برخی دلالت‌ها می‌شوند که از حوزه توجه متکلم خارج‌اند اما در فضای

۱. بررسی تاریخی در زمانی (Diachronic) در مقابل بررسی هم‌زمانی (Synchronic).

۲. تصور ارتباط یکسان اجزای کلام با یکدیگر و فارغ از نقطه کانونی و گرانیگاه، آسیبی است که در برخی نمونه‌های تفسیری که صرفاً به دنبال ارائه برداشت‌های متکثر تربیتی و اخلاقی از یک آیه هستند مشاهده می‌گردد.

انعکاسی، قابل دسترس هستند. در واقع هرگونه تأکید و تقیید در کلام، از دو جهت، تولیدکننده دلالت‌اند: اول، از جهت مقام بیان و حوزه‌ای که مورد توجه متکلم است و دوم از جهت امکانی که برای تحلیل فضایی که گزارش در آن منعکس شده فراهم می‌کنند. دلالت گزارش‌های تاریخی و -به صورت قوی‌تری- حدیث، از این زاویه نیز نیازمند واکاوی است. تأکید بر این نکته ضروری است که بحث جاری، همان بحث رایج در حدیث تحت عنوان سبب نزول و نقش آن در فهم حدیث نیست، بلکه نقشی است که حدیث در شناساندن و روشن کردن فضای صدور و نقل خود دارد.

در پیگیری از اصول و ضوابط فضای انعکاسی، می‌توان از اصلی به نام اصل «مسألگی» نام برد. «مسألگی»، به معنای میزان «عدم نفوذ» و حل‌نشدگی «مقام بیان» در «فرامقام بیان» است. هر چقدر این حل‌نشدگی قوی‌تر باشد، مسألگی نیز قوی‌تر خواهد بود.^۱ در واقع این حل‌نشدگی است که امکان نقل یک گزارش را فراهم می‌کند. اصطلاح نابهنجاری در علوم اجتماعی، ناظر به رفتار یا خصوصیتی غیرفراگیر یا هرگونه واگرایی از حد معمول را می‌توان با حذف بار منفی معنایی، به مسألگی مورد بحث در تاریخ، تشبیه کرد. در نمودارهای ریاضی، از این نقاط، به نقاط بحرانی (Critical Points) تعبیر شده است که گویای ناپیوستگی تابع در این نقاط است.

در واقع تعریف دقیق تاریخ نیز چیزی نیست جز «انعکاس» مسائل و رخدادهایی که امکان نقل پیدا کرده باشند. ملاک گزارش یک واقعه، «مسأله بودن» است. گزارش‌هایی در منابع تاریخی «انعکاس» پیدا می‌کنند که به حد «مسألگی» رسیده باشند. گزارش‌های تاریخی، انعکاسی از مسائل جامعه‌اند، چراکه آنچه مسأله است در تاریخ ثبت می‌شود. بر همین اساس، در دفتر خاطرات به مواردی مانند راه رفتن و غذا خوردن اشاره نمی‌شود مگر آنکه تبدیل به مسأله شده باشد. مثلاً ممکن است خوردن غذا در یک رستوران خاص، موجب مسأله شدن غذا خوردن شود. بر همین اساس، موضوع یک گزارش جعلی از این جهت که حکایت از مسألگی آن موضوع دارد قابل اهمیت است. اصل مسأله بودن یا نبودن یا تغییر سطح مسألگی در ادوار مختلف و تفاوت نوع مسألگی در دو فضای متفاوت، می‌تواند مورد مطالعه و تحقیق واقع شود. صرف مشابهت محتوایی دو متن در دو دوره مختلف، دلیل ایجاد همسانی نیست؛ باید دید مسأله‌ای که

۱. در پی‌جویی از واژگان هم‌طراز مسألگی می‌توان به «تبادر» اشاره کرد. آنچه در برخورد اول با یک مفهوم یا واژه، به ذهن متبادر می‌شود، همان سطح مسألگی آن مفهوم یا واژه است. «تبادر» در واقع، انسباق معنای لفظ در «سطح اول» و مسألگی، نوعی انسباق در «سطح دوم» است.

موجب طرح آن عنوان شده چه بوده است؟ از این رو ادعای اینکه مثلاً مباحث «تاریخ حدیث» یا «تاریخ قرآن» مباحث نوپدید نیست و سابقه آن به قرون متأخرتر برمی‌گردد، از این جهت قابل تأمل است.

نمونه‌های مسئله‌گی در فضاهای اجتماعی پیرامونی، قابل درک است. به عنوان نمونه برگزاری همایشی با موضوع خاص، دلالت بر کم‌اهمیت بودن آن موضوع در جامعه است؛ به گونه‌ای که برگزاری همایش، ابزاری برای اهمیت‌بخشی به آن موضوع شده است یا اینکه یک مجموعه، اصرار دارد تا عنوان وزارت متبوع خود را به عنوان اعتبار، قبل از نام خود درج کند حکایت از مسئله‌گی این اعتبار در مورد این مجموعه دارد. یا اینکه در ایام عاشورا کمتر با چنین عبارتی مواجه می‌شویم که «سالگرد شهادت امام حسین (ع) را تسلیت می‌گوییم». که حکایت از آن دارد که در مورد این امام، مسئله‌گی از این سطح عبور کرده است. اینکه یک ساکن بومی شهر تاریخی، کمتر از یک توریست، با مناظر تاریخی این شهر، عکس داشته است حکایت از عدم مسئله‌گی این مناظر تاریخی برای اوست. دانش مطالعات اتمی و هسته‌ای در جمهوری اسلامی ایران، مسأله دهه نود است که بروز آن صبغه سیاسی نیز پیدا می‌کند و... در مباحث تربیتی نیز از اصل تغافل یاد می‌شود. این اصل در واقع همان حالت پوشاندگی مسئله‌گی را دارد. در نمونه‌های دیگر و در مورد «حجیت» باید گفت که این اصطلاح، خود، تنزل یافته علم است و حکایت از مسأله بودن اعتبار موضوع می‌کند.

باید توجه داشت که «مسأله بودن» ضرورتاً به مفهوم «مهم بودن» نیست. در شناخت مسأله نباید دچار مغالطه تلازم «مسأله بودن» و «مهم بودن» شد. ضربان قلب مهم است اما برای کسی مسأله است که دچار مشکل قلبی شده باشد. رابطه بین مسأله بودن و مهم بودن، رابطه عموم و خصوص من وجه است. دلایل عقلی تاریخی غالباً دچار این مغالطه می‌شوند. استناد به دلیل عقلی در اثبات جمع قرآن در زمان پیامبر (ص) به دلیل اهمیت این موضوع، مبتنی بر تلازم مهم بودن و مسأله بودن «جمع» است. این در حالی است که مسأله بودن «جمع» باید اثبات شود. مسأله بودن با مهم بودن متفاوت است. به عنوان نمونه امروزه ضبط سخنان شخصیت‌های سیاسی، مهم است اما مسأله نیست.

توجه به مسئله‌گی موجود در روایت، می‌تواند در تحلیل شرایط اجتماعی صدور روایت مؤثر باشد. مثلاً هر یک از موضوعات فقهی مورد اختلاف شیعه و اهل سنت، از این جهت اهمیت یافته‌اند که در دوره‌ای خاص مسأله شده‌اند. تفسیر به نوپدید بودن موضوع و یا حتی حکم -

به‌غلط- متبادرتین تحلیلی است که به آن پرداخته می‌شود. این در حالی است که تفسیر به مسأله‌گی باوجود تحقق موضوع در گذشته، نباید از نظر دور ماند. مثلاً در مورد روایات شیعی «کیفیت شستن دست در وضو» یا «سجده بر خاک» یا «جهر به بسم الله»، این تحقق حکم، قابل مفهوم‌گیری و استصحاب قهقرایی عدم حکم در گذشته نیست. همان‌طور که در یک فضای ایستا، اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند، در یک سیر تاریخی، مسأله‌گی، نفی ماقبل نمی‌کند. این توجه شاید بخشی از تبیین این قاعده باشد که فقه شیعه، حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت است. توجه به مسأله‌گی در حوزه زیست اجتماعی نیز اهمیت پیدا می‌کند. خیلی وقت‌ها افراد برای نهان کردن موضوع اصلی، نزاع و مسأله‌گی خاصی را بروز می‌دهند یا در تبلیغات یک کالا، آن را در رقابت با دیگری مطرح می‌کنند. (چون ناخواسته تبادر آن است که نزاع بر سر چیزی است که مهم است: دعوی ساختگی). از سویی دیگر برخی در پیشبرد امور خود، تلاش دارند تا با مخفی نگاه‌داشتن مسأله‌گی در یک موضوع خاص، از تسری آن به مخاطب جلوگیری کنند. حکایت است که:

«یک قاچاقچی، سال‌های متمادی هر بار مقداری شن را با یک دوچرخه از مرز عبور می‌داد. مأمور گمرک با اینکه می‌دانست او یک قاچاقچی است اما هرچه به شن‌ها دقت می‌کرد نمی‌توانست وجهی برای قاچاق بودن شن به دست آورد؛ ازاین‌رو هر بار به وی اجازه عبور می‌داد. این واقعه گذشت تا اینکه پس از سال‌ها، مأمور بازنشست شد و حقیقت مسأله را از قاچاقچی جویا شد و او پاسخ داد که آنچه من قاچاق می‌کردم خود دوچرخه بود!» (Neuwirth, 2007, p. 43).

۳- ضعف استدلال در سطح مسأله‌گی

فضای استدلال در مطالعات دینی با تأکید بر مباحثی چون تاریخ حدیث، تاریخ قرآن و تاریخ تفسیر، از جهت اتکای استدلال به سطح مسأله‌گی گزارش حدیثی تاریخی، قابل بررسی است. غالباً مشاهده می‌شود که پژوهش‌های -بومی و خاورشناسی- صرفاً با استناد به یکی دو خبر واحد، به دنبال به نتیجه رساندن بحث هستند. شبیه آنکه یک نفر برای قضاوت نسبت به مجموعه، یکی دو نمونه از مصادیق عالی و نازل آن مجموعه را به‌عنوان شاهد ارائه کند. غالب استدلال‌های تاریخ حدیثی، بدون توجه به سطح مسأله‌گی تقریر می‌شود. این مسأله موجب رسوخ ضعف جدی به این استدلال‌ها شده است. برای ضعف استدلال تاریخی در سطح مسأله‌گی، دلایل چندی

می‌توان تقریر کرد. «تمام‌نما نبودن خبر واحد»، «التقاط»، «شبکه معادله‌ای حصول معرفت»، «نسبی بودن تلقی مخاطب» و «امکان مسأله‌سازی»، نمونه این تقریرهاست که به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۳-۱- تمام‌نما نبودن خبر واحد

خاورشناسان با تکیه به رویکرد تاریخی‌نگری و بدون توجه به ابتناء قرآن کریم بر تواتر تاریخی، به تجزیه و تحلیل میراث اسلامی پرداخته‌اند و وثاقت قرآن و حدیث، با همین رویکرد مورد توجه ایشان بوده است؛ به طوری که با تکیه به یکان یکان گزارش‌هایی تاریخی در صدد اثبات عدم وثاقت قرآن برآمده‌اند. ایشان، پایه بحث را به مناقشاتی سوق داده‌اند که عمدتاً بر پایه اخباری‌آحاد بنا شده است. تاریخ قرآن، غالباً متأثر از دیدگاه‌های خاورشناسان، در ضمن یک مغالطه و صرفاً در یک فضای نوشتاری و استدلال‌های مبتنی بر خبر واحد تحلیل می‌شود. علامه طباطبایی با اشاره به ماهیت متواتر قرآن، اعتنای به گزارش‌های مربوط به جمع قرآن را مصداق اتکای به خبر واحد می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۲، ص ۱۴۷).

مسئله‌ها، مبتنی بر یک تحلیل رفتاری است. شناخت و ذهنیتی که از طریق «خبر واحد» منعکس می‌شود همواره مبتنی بر آن چیزی است که برای فرد مسأله است. آنچه امکان انعکاس در آن را پیدا می‌کند از سنخ مسأله است و مسأله، بیش از آن که هویت‌نما باشد، هویت‌سوز است و بسان آینه‌ای است که تنها نقاطی تصادفی و دلخواه از شیء مقابل آن را منعکس می‌کند. توصیف فرد «الف» از فرد «ب» که تنها یک بار او را دیده است به عنوان فردی با ظاهری آراسته، مصداق شناخت از طریق خبر واحد است. این توصیف، قبل از آنکه معرف فرد «ب» باشد، معرف فرد «الف» - از جهت نوع توصیفی که از فرد «ب» می‌کند - است. ذهنیت شما نسبت به دوستی که پس از سال‌ها او را در حالتی که مبتلا به یک بیماری بود ملاقات کردید، به عنوان یک بیمار خواهد بود؛ به گونه‌ای که در ملاقات‌های احتمالی بعدی نیز ناخواسته تمایل دارید از او درباره بهبودی بیماری‌اش سؤال کنید. این ذهنیت مبتنی بر مسئله‌ها است. آنچه در مورد امام سجاد (ع) مبنی بر بیمار بودن در ذهن برخی متبادر شده است ناشی از همین مسئله‌ها است.^۱

۱. شهید مطهری می‌نویسد: «غیر از این چند روز حادثه کربلا ببینید یک جا نوشته‌اند که امام بیمار بود؟ ولی ما امام زین العابدین را یک امام مریضی تب‌داری تصور کرده‌ایم که همیشه عصا به دستش است و با کمر خم راه می‌رود و آه می‌کشد ... امام چهل سال بعد از حادثه کربلا زنده بود و مثل همه سالم بود» (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۲۱). در تحلیل سیره ائمه، باید به مغالطه مسئله‌ها و امکان بروز برخی از جنبه‌های رفتاری امام به عنوان جلوه غالب، توجه

تمایل ذهن به ایجاد التزام بین یک فرد و مکان خاصی که شما وی را در طول چندین سال، یکبار و آن هم در یک مکان خاص دیده‌اید نیز مبتنی بر مسألگی است. روشن است که این مسألگی نمی‌تواند حکایت از طبیعت امر کند بلکه چه بسا واقعیت، کاملاً متفاوت باشد. از این رو می‌توان گفت استدلال در سطح مسألگی، ارزش علمی ندارد.

همان‌طور که نقشه مسطح از جهان نمی‌تواند مبین واقعیت فواصل نقاط جغرافیایی مخصوصاً در نقاط منتهی به قطبین باشد، ویژگی «خبر واحد» آن است که نمی‌تواند انعکاس تمام‌نمای واقعیت باشد؛ چراکه گزارش‌های منعکس شده در تاریخ، از باب مسأله بودن ثبت شده‌اند. این رویکرد به گونه‌ای است که اگر حدیثی در مورد خاصی یافت نشود، تبدیل به «منطقة الفراغ» می‌شود. پیگیری تمدن اسلامی صرفاً در پاره‌ای از اخبار واحد و دور از فضای متواتر، نتیجه بارز این اخباریگری تاریخی است. به خاطر ماهیت تمام‌نما نبودن خبر واحد تاریخی، خبر واحد و مقام بیان آن به تنهایی نمی‌تواند پایه استدلال‌های تاریخی قرار گیرد. اساساً یک گزارش تاریخی در حوزه مقام بیان خود تا چه میزان تاب استدلال دارد؟ آیا میزان توان دلالت یک گزارش، تام است و یک خبر می‌تواند منعکس‌کننده تمامیت و کلیت یک پدیده باشد؟

دادن نقش حداکثری به یک مقام بیان یک خبر در استدلال، نوعی اخباریگری است که محوریت «كُنَّا نُؤَلِّفُ الْقُرْآنَ مِنَ الرَّفَاعِ» (سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۷) در تاریخ قرآن از این نمونه است. در استدلال به آن گفته شده این گزارش از جریان چگونگی تنظیم آیات و سور پرده برمی‌دارد و «كُنَّا نُؤَلِّفُ» حاکی از استمرار کار تألیف در زمان گذشته است. در نمونه‌ای دیگر، «اُكْتُبُوا لِأَبِي شَاةٍ» (همو، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۶۲) در تاریخ حدیث، قابل ذکر است که ادعا شده صحیح‌ترین حدیثی است که در موضوع کتابت حدیث می‌توان به آن استناد کرد. بر این اساس، اصل شکل‌گیری استدلال بر پایه خبر واحد (چه ضعیف و چه صحیح) قابل مناقشه است. از این رو ضعف خبر (به مفهوم غلط مترادف با وضع) مسأله‌ای ثانوی است. به‌عنوان نمونه در روایات مشهور به «روایات مانعه»^۱، راه‌حل حذف به خاطر ضعف سندی یا تساقط، راه‌حلی فقهی و متأثر از

داشت. امروزه -مخصوصاً در فضای مجازی- شاهدیم که شخصیت‌های موجهی، تنها به خاطر نقل یک گزارش از آن‌ها، به‌گونه‌ای ترور شخصیت می‌شوند که موجب تنزل جایگاه اجتماعی ایشان و نادیده گرفته شدن سابقه دیرینه و چندین ساله آنان می‌گردد.

۱. روایات مانعه (در مقابل روایات مجوزه) ناظر به گزارش‌هایی است که بر نهبی از «کتابت و نقل حدیث»، به آنها استناد شده است.

رویکردهای فقهی است. چه در صورت صحت و چه در صورت ضعف روایات مورد نظر، شکل‌گیری استدلال بر پایه این اخبار آحاد قابل مناقشه است و اساساً نوبت به راه‌حل انتساب به ضعف و جعل نمی‌رسد. ادعای مطلق‌گونه پدیده منع تدوین و بیان آغاز و انجامی برای این دوره صدساله صرفاً بر محور خبر واحد شکل گرفته است. خبری که احیاناً در مورد عمر بن عبدالعزیز معلوم نیست در چه زمانی از دوره دوسه‌ساله خلافتش صادر شده و آیا اصلاً این دستور جامه عمل پوشانده و اصلاً چیزی نوشته شده است یا نه؟ این‌همه تحلیل بر سر مقام بیان یک خبر واحد، مانند لباس‌واره‌ای گشاد است که دیدنی نیست و واقعیت خارجی ندارد.

۳-۲- التقاط

تصور ساده بودن مسیر رسیدن از سنت محکمه به واقعه، خطاست و موجب بروز التقاط است. اتفاقاً ضابطه‌مهندسازی سازوکار این فرآیند به‌ویژه در یک استدلال تاریخی، یک ضرورت است. مثلاً آیا به‌صرف مشاهده هشدار پیامبر (ص) نسبت به جعل (محکمه) ضرورتاً باید نتیجه گرفت که میراث حدیثی ما مشوب به جعل است؟! سوگیری بازماندگی (Survival Bias) یکی از نمونه‌های بروز خطا در استدلال است. این خطا زمانی پیش می‌آید که تنها بر روی افراد یا چیزهایی که از یک فرآیند انتخاب گذشته‌اند، تمرکز شود و آن‌هایی را که نتوانسته‌اند عبور کنند، به دلیل اینکه قابل مشاهده نیستند نادیده گرفته شوند. به‌عنوان نمونه فردی بر اساس تعداد محدودی از دانش‌آموختگان یک دبیرستان که نتوانسته‌اند در دانشگاه‌های خوب قبول شوند، نتیجه بگیرد که آن دبیرستان خدمات آموزشی برتری ارائه می‌دهد. یا اینکه تنها با مقایسه ساختمان‌های قدیمی باقی‌مانده با ساختمان‌های امروزی نتیجه گرفته شود که در گذشته ساختمان‌های بهتری ساخته می‌شده است.

از سویی دیگر، با توجه به نظام پیوسته معنایی و یکپارچگی معارف دینی، هر گزاره قرآنی یا حدیثی می‌تواند دال بر موضوعی باشد که پیگیر آنیم، که ضرورتاً مبتنی بر یک جستجوی لفظی نیست. نه آنکه مثلاً موضوع زمین‌شناسی در قرآن را از طریق بررسی واژه «الأرض» در قرآن دنبال کنیم. چه‌بسا تأکید بر جستجو کردن واژگان کلیدی مقام استدلال در مقام بیان، نتیجه معکوس داشته باشد. از این‌رو در تفسیر موضوعی یا میان‌رشته‌ای قرآن (مانند تفسیر علمی، مدیریتی یا حقوقی)، بیش از هر چیز توجه به ساختار معنایی لازم است. در این موارد، جزئی‌نگری موجب نوعی التقاط است و ضرورت دارد تا با اتخاذ رویکرد مسأله‌محور در تفسیر،

معارف دینی را به صورت یکپارچه و در قالب یک نظام، استخراج و عرضه کنیم. بر این اساس، پیگیری پژوهش‌هایی که به بهانه جزئی‌نگری، خود را محدود به استفاده فقط از قرآن یا فقط از حدیث و... می‌کنند یا آنکه صرفاً خود را موظف به تحلیل یک واژه در قرآن بدون توجه به بافت سخن و بدون توجه به وجوه و معانی می‌دانند، از این جهت قابل تأمل‌اند. یکی از آسیب‌های اساسی در مجادله‌های کلامی میان شیعه و اهل سنت، تفکیک قرآن از حدیث و این ادعاست که مثلاً فقط با قرآن مواجه می‌کنیم. نتیجه این تفکیک، التقاط سلفی‌گری در تفسیر آیات قرآن است.

۳-۳- شبکه معادله‌ای حصول معرفت

ارزش‌گذاری روایت به صورت سلبی و ایجابی و منوط کردن نتیجه به این ارزش‌یابی، رویکردی فقهی و رایج در مواجهه با حدیث است؛ اما واقعیت آن است که نظام حصول معرفت، نظامی شبکه‌ای است که از طریق یک دستگاه معادله، قابل دسترسی است. در این دستگاه معادله، هریک از متغیرها بسته به میزان درجه تأثیر، سهمی در نتیجه معادله به عهده دارند. اما آنچه مهم است آن است که هیچ تغییری به دنبال یک ارزش‌گذاری سلبی و ایجابی، از حضور در معادله حذف نمی‌شود. معرفت، پدیده‌ای تک ضلعی نیست. نتیجه نقد متن روایت و سازگاری یا تنافی آن با قواعد عقلی و نقلی و قرآن کریم، به اثبات جعلی بودن یا نبودن روایت می‌انجامد نه اینکه یک روایت به صورت مستقل و در فرآیندی غیرمعادله‌ای، به حصول معرفت منجر گردد و این کار تنها برای کسی میسر است که با حدیث خو گرفته باشد و با این شبکه معنایی آشنا باشد.

حدیث به مفهوم خبر واحد، شرط لازم و مقدمه‌ای برای رسیدن به معرفت است اما معرفتی که بر پایه خبر واحد استوار شده باشد حتی اگر آن خبر صحیح باشد، راه استواری برای تحصیل معرفت نیست. از این جهت اثبات حدیث بودن یک گزارش، تنها اطمینان‌ساز از جهت آماده شدن منبع معرفت است؛ چراکه فهم بر اساس خبر واحد ایجاد نمی‌شود. ترکیب‌های انضمامی و معرفت‌های مبتنی بر خبر واحد، در تواتر تاریخی رنگ می‌بازد. تلقی ابتناء اسلامی بودن علوم بر حدیث (به مفهوم فقهی آن) یا جواز انتساب دینی بودن یک علم منوط به مبتنی بودن آن بر حدیث، نیازمند واکاوی است. صرف‌نظر از مسأله «حجیت»، باید دید که حدیث در حوزه فهم چه تفاوتی با سایر گزارش‌ها دارد؟ در واقع چه تفاوتی بین حدیث و سایر منابع معرفت مانند عقل، طبیعت و دل وجود دارد؟ نوع پاسخ به این سؤال یعنی نوع رابطه معرفت عقلی و حدیثی، مبنای شکل‌گیری هریک از دو نحله اخباری‌گری و اصولی‌گری را شکل می‌دهد. به‌عنوان نمونه

نوع اعتبار گزاره‌های مربوط به مستقلات عقلیه (مثلاً اینکه کذب، قبیح است). چه تفاوتی با نوع اعتبار یک گزارش حدیثی دارد؟

آنچه معیار قبول و عدم قبول دلالت روایت است چیزی جز عقل نیست و تا متن، ناسازگاری با عقل و نقل قطعی نداشته باشد مورد قبول است و یا حداقل آنکه باید نسبت به رد یا قبول آن سکوت اختیار کرد و توقف کرد (در مورد توقف ر.ک. کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۰۱). از همین روست که تشکیل خانواده حدیث برای فهم یک حدیث، ضرورت دارد. تمام راه‌حل‌های متنی که در فهم یک حدیث ارائه می‌شود ناظر به معیار بودن عقل است. مثلاً تصحیف در یک روایت و حتی تفسیر وارونه آن، هیچ دخالتی در فهم که باید منبعث از مجموع برآیند منابع معرفتی باشد ندارد. در همان مواردی که ما به تصحیف یک حدیث پی می‌بریم، راهنمای ما به سوی این تصحیف چیزی جز ارشاد عقل نیست. مجموع قرآن، روایات و عقل می‌توانند معرف محتوای اسلام باشند؛ چه بسا فهمی از کتاب و سنت با برهان عقلی یا معرفتی علمی و تجربی، معارض باشد یا مفاد یک روایت، به وسیله دلیل عقلی تخصیص خورد یا تقیید یابد. در واقع در بیشتر مواردی که ما کار فقه الحدیثی می‌کنیم عملاً به دنبال تطبیق دیدگاه مفروض خود بر یک روایت هستیم و از آن جهت که روایت، با مبانی متواتر ما و خانواده حدیث در تضاد است به فکر علاج آن افتاده‌ایم. در روایت آمده است که: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْحَدِيثَ عَنِّي تَعْرِفُهُ قُلُوبُكُمْ وَ تَلِينُ لَهُ أَشْعَارُكُمْ وَ أَبْشَارُكُمْ وَ تَرَوْنَ أَنَّهُ مِنْكُمْ قَرِيبٌ فَأَنَا أَوْلَاكُمْ بِهِ»^۱ (ابن حنبل، ۲۰۰۵، ج ۳، ص ۴۹۷) و یا ملاصدرا در شرح حدیث هبوط جبرئیل می‌نویسد: این حدیث اگرچه سندش ضعیف است اما این مسأله زبانی به درستی مضمون آن وارد نمی‌آورد زیرا به وسیله برهان عقلی تأیید می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۲۰) و ملا صالح مازندرانی نیز می‌نویسد: ضعف سندی این روایت، منافاتی با یقین به درستی محتوای آن ندارد؛ زیرا به وسیله عقل و نقل تأیید می‌شود (مازندرانی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۲۳). بنابراین حتی نتیجه غیرفقهی اگر شخصی باشد و قابل عرضه و استدلال علمی نباشد، برای دیگران قابل قبول نیست.^۲

۱. هرگاه از من حدیثی شنیدید که دهلایتان به (صحت) آن گواهی داد، موها و پوست بدنتان آن را خوش داشت و دیدید که به شما نزدیک است بدانید که من به آن سخن از شما نزدیکترم (آن را من گفته‌ام).
۲. از شرایط مهم یک نظریه، جامع بودن و ارتباط آن با مجموعه است. آسیب برخی نظریه‌پردازی‌ها آن است که یک مشکل را حل می‌کنند ولی در حوزه‌های دیگر، تولید ده‌ها مشکل می‌کنند!

۳-۴- نسبی بودن تلقی مخاطب

مبنای تاریخ حدیث، سنت محکیه است که آن هم بیشتر از سنخ قول است؛ این در حالی است که تأثیر افراد از طریق گفتارشان و آن هم گفتاری که امکان نقل پیدا کرده است (سنت محکیه)، امری ثانوی است. اگر در تاریخ حدیث، تحلیل میراث حدیثی از صدر اسلام یا هجرت آغاز می‌شود، اما در تحلیل جامعه‌شناختی، میراث اسلامی چیزی جدای از فضیلت‌های نهادینه‌شده توسط پیامبر (ص) در دوره پیش از بعثت نیست.

بر اساس نوع رابطه بین سنت واقعه و محکیه، میزان انعکاس سنت در سنت محکیه، نیازمند بررسی است. حدیث به صورت منطقی، سه مرحله صدور (قصد ماندگاری)، تلقی (ظرفیت مخاطب) و نقل را پشت سر می‌گذارد. «کم معرفتی»، آسیب مرحله دوم و «جعل»، آسیب مرحله سوم است. به عنوان نمونه نوع روایات مثلاً وسائل الشیعه با نهج البلاغه، یکسان نیست. از همین روست که روایت شده که: وجود مبارک پیامبر (ص) در تمام مدت عمر به اندازه عقل خود با کسی حرف نزد: «ما کَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳).

تفاوت ظرفیت مخاطبان برای تحمل معارف (احمدی، ۱۳۹۷، ش ۱۰، ص ۶۱)، توانایی ایشان در انتقال دقیق و جامع سنت واقعه و تفاوت سطح صحابه هر یک از معصومان (ع)، امری است که تأثیر مهمی در میزان این واقع‌نمایی دارد. بخشی از آنچه در قالب سنت محکیه انتقال یافته است معلول نوع نگرش و نوع خواست ناقل است و بنابراین اینکه چه کسی روایتگر سنت واقعه است مهم است.^۱ مثلاً ابن شعبه حرّانی می‌نویسد: «اگر تمام خطبه‌ها و کلمات صرفاً توحیدی امام را که به دست ما رسیده گرد آوریم، گستردگی آن به اندازه حجم این کتاب خواهد شد» (ابن شعبه، ۱۳۸۲، ص ۶۱). از این رو: با توجه به اینکه حجم کتاب تحف العقول نزدیک به دو برابر نهج البلاغه است معلوم می‌شود شمار فراوانی از سخنان امام، بیانات توحیدی بوده که اکنون در اختیار ما نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۸).

بنابراین باید مبتنی بر یک رویکرد تقلیل‌گرایانه، از تاریخ حدیث و سنت محکیه به میزان ظرفیت آن انتظار داشت و از ابتناء همه اقسام تحلیل‌های اجتماعی، سیاسی و... بر سنت محکیه پرهیز کرد. یا اینکه وجود نقل فراوان روایات تفسیری از یک راوی چون ابن عباس، فقط در حد و قواره محدود فضای سنت محکیه قابل تحلیل است؛ چه بسا برخی این اتفاق (رساندن سند به ابن عباس در عراق و تقریباً به هنگام انتقال خلافت از امویان به عباسیان) را قرینه‌ای بر تأمل

۱. امروزه نیز اظهارنظرها به سخنگوی مجموعه و نه ضرورتاً هر عضوی از مجموعه، سپرده می‌شود.

نسبت به این روایات از جهت تلاش برای نوعی بزرگ‌نمایی تفسیر نمایند (لیمه‌اوس، ۱۳۹۴، ص ۵۶).

از این رو نوع رابطه راوی و واقعه، اهمیت دارد و توسعه‌ای که به گزارشگر احادیث نبوی از طریق اعتباربخشی به مطلق صحابه داده شده، قابل تأمل است. می‌توان گفت جایگاه مصادر حدیث در مخاطبان، نوع مواجهه مصدر حدیث با مخاطبان خود از طرفی و نوع تلقی مخاطبان از ایشان، به تدریج تکامل پیدا کرد.^۱ تحلیل میزان تفسیر در عهد نبوی صرفاً بر اساس تعداد دوستان و اندی روایت رسیده (برای نمونه ر.ک. سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۴، صص ۱۹۶-۱۹۷)، تصور تدریجی بودن شکل‌گیری مذهب امامیه^۲، پررنگ بودن غزوات در کتاب‌های تاریخ عصر نبوی و... می‌تواند نمونه‌هایی از تحلیل بر اساس سنت محکمه تلقی گردد. یا اینکه مثلاً برخی، از روایات منتسب به آخرالزمان، برداشت «فتن» کرده‌اند و برخی برداشت «ملاحم» یا اینکه اساساً برخی از این‌گونه روایات توسط افراد خاصی چون زیدیه نقل شده یا اینکه مثلاً روایات تحریف نما، بیشتر توسط افراد منتسب به «غلو» نقل شده است.

۳-۵- امکان مسئله‌سازی

در صورت یکی بودن مقام بیان و استدلال (تطابق)، طبیعی است که تعمیمی هم وجود ندارد. ادعای تطابق مقام بیان و مقام استدلال، محل تأمل است و شائبه مسئله‌سازی را به وجود می‌آورد و می‌تواند ناشی از جابجا کردن مقام ادعایی و مقام واقعی باشد. به‌عنوان نمونه در مورد اصل این سؤال که: «قرآن در عصر نبوی جمع شد یا پس از آن؟»، سؤال به همین بساطت قابل تصویر نیست و حداقل نوع تفسیر از واژه جمع، نیازمند یک مسئله‌شناسی است. تصویر یک معنای امروزی از جمع و طرح سؤال به صورت ترکیب فصلی، می‌تواند چیزی از نوع مسئله‌سازی باشد. قبل از پذیرش این سؤال، اولین چیزی که باید حل شود آن است که اساساً ماهیت قرآن تا چه

۱. به‌عنوان نمونه در مورد مسئله امامت، بیشتر تعابیر پیامبر رحمت (ص)، در قالب تمثیل و محسوس‌سازی این مسئله است. (مانند روایاتی چون مدینه العلم، سفینه نوح، حدیث کساء و...) که البته مخاطبان بر اساس همین درک حداقلی نیز توفیق نیافتند؛ به گونه‌ای که ارتقاء تلقی آن‌ها از جایگاه یک مصلح اجتماعی به جایگاهی معصومانه و وحیانی، نیازمند بررسی است. (برای مطالعه بیشتر ر.ک. مؤدب و احمدی، ۱۳۸۸، سرتاسر اثر).

۲. بر این اساس باید در بررسی تاریخی معارف عمیقی چون مفهوم امامت در اندیشه شیعی، میان اندیشه که امری قدسی است و مفهوم که امری بشری است تفکیک ایجاد کرد. (نک: احمدی، ۱۳۸۶، ص ۶۷).

حد با مسأله نگارش و کتابت گره خورده است؟ آیا اساساً مسأله جمع بدون توجه به مسائل سیاسی و به‌عنوان یک بحث علمی محض قابل بررسی است؟ بنا بر قاعده تطابق، لزومی ندارد در اثبات وجود نقل حدیث در عصر نبوی به دنبال گزارش‌هایی بگردیم که مستقیماً به مسأله نقل و وجود آن اشاره کرده باشد. نمی‌توان برای اثبات کتابت حدیث، ضرورتاً به دنبال دلایلی بود که مقام بیان آن‌ها ناظر به کتابت حدیث و مسأله بودن آن باشند؛ بلکه چه‌بسا گزارش‌هایی قابل استناد باشند که مسأله نبودن کتابت و رایج بودن آن (تواتر)، از فرامقام بیان آن‌ها استفاده شود. به‌گونه‌ای که اگر یک مسأله رایج و طبیعی، مقام بیان گزارش باشد، به‌نوعی باید در انتخاب درست مقام بیان یا درنهایت، اصالت گزارش تردید رواداشت. به هر حال اصرار بر اثبات کتابت حدیث بر اساس مقام بیان ادعایی گزارش‌های مجوزه، نتیجه معکوس به همراه دارد (قاعده تقابل). اما در فرامقام بیان و بر اساس مقام بیان واقعی، می‌تواند ناظر به بی‌مسألگی کتابت و رایج بودن آن نیز باشد.

۴- عوامل مسأله‌سازی

خصوصیت غالب استدلال‌های حوزه علوم قرآن و حدیث، تمرکز بر مقام بیان «خبر واحد» است که آسیب مسأله‌سازی را به دنبال دارد که نتیجه تمام‌نما نبودن خبر واحد از واقعیت است. عدم شناخت صحیح «مقام بیان»، موجب گرفتار آمدن در ورطه «مسأله‌سازی» (مسألگی ادعایی) است. در واقع علت تأکید بر اصل «اثبات مسألگی»، فرآیند مسأله‌سازی است. مهم‌ترین تلاش یک تحلیل‌گر در فضای مطالعات تاریخی باید آن باشد که در مسیر مسأله‌یابی، در فضای «مسأله‌سازی» گرفتار نیاید؛ چه‌بسا آنچه به‌عنوان مسأله نمود می‌شود مسأله نباشد. نمی‌توان مسأله بودن چیزی را تعبدی قبول کرد. در فیلم، کارگردان به دنبال آن است که آنچه را که به ذهن خود مهم می‌آید گزینش کند و در جلوی چشم مخاطب بزرگ‌نمایی (مسأله‌سازی) کند.^۱ در منطق از آن

۱. از اصولی که یک کارگردان بایستی رعایت نماید، کادربندی فیلم است. او باید از کادر و قاب تصویر طوری استفاده نماید که اصل رویدادی که درون قاب یا کادر روی می‌دهد بدون هیچ مانعی به مخاطب منتقل شود؛ چراکه دوربین در اینجا به‌مثابه چشم مخاطب است. در فیلم، کارگردان تأکید می‌کند که قصد دارد ذهن و چشم شما را به سمت خاصی معطوف کند. به‌عنوان نمونه، فیلم محمد رسول الله (ص) به‌عنوان تأثیرگذارترین فیلم بر افکار مسلمانان در چهل سال گذشته از این جهت قابل بررسی است. کارگردان فیلم، سیزده سال رسالت پیامبر (ص) را در مکه، در کمتر از یک‌سوم فیلم گزارش می‌کند و دوسوم دیگر را به ده سال مدینه و جنگ‌ها و درگیری‌های نظامی اختصاص می‌دهد و البته در

با عنوان مغالطه بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی یاد می‌شود. تقطیع نیز موجب مسئله‌سازي کاذب و مسئله‌سازي می‌شود. صفحه حوادث روزنامه صرفاً به دنبال بیان خبرهای مسئله‌ساز است؛ اما آیا می‌توان بر اساس آن وضعیت جامعه را بحرانی توصیف کرد؟ در اشاره به نمونه‌ای تاریخی، برخی پدیده «غلو» را به‌عنوان مسئله‌ای اصلی در عصر ائمه و قرون متقدم، مورد بررسی قرار داده‌اند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹، صص ۵۴-۱۰۷)؛ اما تا چه حد می‌توان از مسئله بودن پدیده «غلو» در این دوره دفاع کرد؟ یا اینکه آیا مثلاً اگر ثابت شود که بیشتر روایات جمع قرآن به یک راوی خاص برمی‌گردد، نوع نگاه به این مجموعه روایات نباید مبتنی بر مسئله‌سازي تغییر یابد؟ انعکاس مقام بیان، پدیدآور مسئله‌سازي و نوعی مسئله‌سازي است. مسئله‌سازي، زمینه خلط مقام استدلال واقعی و ادعایی را فراهم می‌کند. گزارش کسی را که برای اثبات رفتن برق ساختمان، تنها به کنتور برق استدلال می‌کند و از نشانه‌های واضح دیگری چون تاریکی، از کار افتادن وسایل برقی و... کمک نمی‌گیرد مشکوک می‌دانیم. اینکه فلانی کاتب حدیث است به‌صرف یک خبر واحد، می‌تواند حکایت از مسئله‌سازي کند و الا «کاتب بودن» چیزی نیست که بتواند صرفاً بر اساس یک خبر اثبات شود. مسئله‌سازي می‌تواند غیر واقعی و ناشی از جهل گوینده باشد. از این رو جهل گوینده، میزان مسئله‌سازي را افزایش می‌دهد. تصور کنید فردی زبان انگلیسی نمی‌داند و به یک کشور انگلیسی‌زبان مسافرت کرده است. اگر تنها به یک نوشته فارسی برخورد برای او مسئله می‌شود. نوع توصیف یک مطلع از احوال یک مجموعه با نوع گزارش یک غیر مطلع، متفاوت است. مسئله‌سازي زمانی رخ می‌دهد که کسی در مورد پدیده‌ای اظهار نظر می‌کند که اشراف به موضوع نداشته و اساساً صلاحیت آن را ندارد. «استقراء ناقص»، «تحلیل کمی» و «طبقه بندی»، از مهم‌ترین عواملی است که زمینه مسئله‌سازي را فراهم می‌کند.

۴-۱- استقراء ناقص (Imperfect Induction)

به‌طور کلی استدلال از سه طریق «قیاس»، «استقراء» یا «تمثیل» صورت می‌گیرد. در قیاس، ذهن از کلی به جزئی می‌رسد. در استقراء، مسیری مخالف قیاس پیموده می‌شود و در تمثیل، حکم یک مورد به موردی دیگری که از جهتی با آن همانند است سرایت داده می‌شود. استقراء

این میان، هیچ اشاره‌ای به نصوص فراوان امامت یا انذار عشیره اقربین، تعیین وصی، حادثه عظیم غدیر خم و سخنرانی‌های مهم پیامبر (ص) در حجة الوداع نمی‌کند. اساساً دنیای امروز ما و ارتباطاتی که صرفاً از دریچه فضای مجازی برقرار می‌شود نیز از این سنخ است.

بر دو گونه است: استقراء ناقص و تام. در استقراء ناقص، خصوصیت برخی افراد مجموعه، به دیگر افراد تعمیم داده می‌شود؛ اما در استقراء تام همه افراد یک مجموعه و اجزای یک کل بررسی و مطالعه می‌شوند. از آنجایی که پایه یک استدلال خبری تاریخی، «تعمیم» است، این تعمیم می‌تواند بر اساس قواعد هریک از اقسام استدلال صورت گیرد. تعمیم در «قیاس»، مبتنی بر تطبیق قاعده کلی (کبری) بر صغری و در «استقراء»، بر اساس استنتاج ذهنی است. «تمثیل» را هم می‌توان نوعی تعمیم زمانی دانست؛ اما باید گفت که استدلال‌های تاریخی غالباً استقرایی است و ضوابط خاصی برای تعمیم شکل گرفته در آن، تبیین نشده است. این استدلال‌های تاریخ حدیثی، غالباً استقرایی ناقص‌اند. آنچه در تحلیل استدلال‌های استقرایی، مشهود است آن است که خبر واحد، محور همه استدلال‌های تاریخی قرار گرفته است. به‌عنوان نمونه، پدیده منع تدوین حدیث با نظر به تعمیم ادعایی در مورد آن، از این جهت مبتنی بر استدلالی استقرایی است. تصویر این پدیده، در واقع محصول استدلال استقرائی ناقص و بدون توجه به مقام بیان خاص هر یک از گزارش‌های مورد نظر است. تعدد این گزارش‌ها نیز نمی‌تواند مقام بیان مقید آن‌ها را با استناد به اطلاق الفاظ گزارش، جبران کند.

به‌صورت کلی نمی‌توان تمام گزارش‌هایی که بدون دلیل، مورد تعمیم قرار گرفته‌اند را صرفاً بر اساس مقام بیان ادعایی، در قالب استقراء ناقص قرار داد و به نتایج دلخواه رسید. وجود «مغالطه استقراء ناقص» در استناد به گزارش‌های ناظر به عدم کتابت اعم از «گزارش‌های ناهیه»، «منع تدوین» یا «جعل حدیث» احساس می‌شود. می‌توان گفت کنار هم چیدن گزارش‌ها در کنار هم برای اثبات مقام استدلال، بدون توجه به سطح مسأله‌سازگی مشترک آن‌ها، نه تنها نتیجه‌ای نخواهد داد بلکه تمرکز بر آن‌ها می‌تواند در مقوله مسأله‌سازی بگنجد. خبر واحد بودن این گزارش‌ها از دو جهت اهمیت دارد. اول از جهت مفهوم تاریخی خبر واحد (نه صرفاً مفهوم فقهی آن) و دوم به خاطر اینکه این اخبار غالباً به‌صورت نقل از سوم شخص مفرد غائب است؛ به این صورت که: «فلانی گفت که حدیث نوشته بشود یا نشود.» در نمونه‌ای از این گزارش‌ها، گزارش ناظر به تعجب عایشه از سوزاندن احادیث توسط پدر (متقی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۲۸۵) است که در سطحی دیگر، دلالت بر رایج بودن نقل حدیث دارد.

پدیده منع تدوین حدیث، در کتاب‌های تاریخی انعکاسی ندارد (پاکتچی، ۱۳۸۹، ص ۳۵) و در سایر منابع نیز در قالب چند خبر واحد انعکاس پیدا کرده است (برای اطلاع از مشروح این گزارش‌ها ر.ک. معارف، ۱۳۸۸، صص ۵۷-۵۸). در واقع چطور ممکن است مسأله مربوط به موضوعی که بخش قابل توجهی از فضای آن دوران را اشغال می‌کرده است (حدیث) تنها در

قالب گزارش‌های اخبار آحاد منعکس شده باشد؟! چگونه ممکن است مسأله‌ای بااهمیت مانند دیدگاه پیامبر (ص) در مورد کتابت حدیث صرفاً با تکیه بر گزارش چند فرد خاص و احیاناً بدون یک نقش پررنگ اجتماعی، ثابت شود و انعکاس دیگری در فضای جامعه نداشته باشد؟! از نمونه‌های عدم انعکاس آن، امکان نقل خود همین روایات مانع است. اگر واقعاً مسأله به این پررنگی است که عنوان شده است حتماً باید انتظار داشته باشیم که یک جریان فکری خاصی شبیه اهل حدیث، خوارج، شعوبیه، مثلاً با نام کتابیه به دنبال آن ایجاد شده باشد.

نقل گزارش‌های مورد استناد در مورد چنین پدیده‌های مهمی، غالباً بر پایه خبر واحد و آن هم به صورت نقل گفتاری یک پدیده عملی، نوعی گزارش‌های شخصی تلقی می‌شود و بیش از هر چیز شائبه مسأله‌سازی را متبادر می‌سازد؛ ضمن اینکه استدلال‌ها را به سطحی ساده و مبتنی بر خبر واحد تنزل می‌دهد. اثبات نهی بر اساس گزارش‌های ناهیه، صرف نظر از این که برداشت اطلاق‌گونه از آن‌ها صحیح نیست، از جهت وجود روایان محدود، نشان نوعی مسأله‌سازی است. این مسأله‌سازی وقتی تقویت می‌شود که حضور شخصیت‌های تأثیرگذار در این گزارش‌ها کمتر است. اتفاقاً انعکاس یک واقعه مهم (منع تدوین حدیث) تنها از زبان یک یا دو راوی خاص مانند ابوسعید خدری، ابوهریره و زید بن ثابت (کورانی، ۱۴۱۸، صص ۱۳۶-۱۴۲) و احیاناً معلوم‌الحال، بیشتر زمینه تردید در وثاقت خبر را فراهم می‌کند (قاعده تقابل). همان‌طور که اثبات مفسر یا محدث بودن یک شخص با استناد به توصیف وی به «محدث» یا «مفسر» در یکی دو گزارش، ممکن است در سطحی دیگر، ناقض غرض باشد. چنانچه ادعای یک شخص، مبنی بر تلمذ و شاگردی نزد یک شخصیت علمی، به صرف استناد به گزارش واحد، می‌تواند مصداق مسأله‌سازی باشد؛ چراکه چنین ادعایی، حداقل باید مؤید به گزارش‌های متنوعی از روابط استاد و شاگردی باشد. در مجموع می‌توان گفت گزارش‌های «منع کتابت»، دلیلی بر مسأله بودن منع و مسأله نبودن کتابت است. چه صحت این روایات را بپذیریم و چه قائل به ضعیف بودن آن‌ها باشیم (آنچنان که برخی بر همین اساس، راه‌حل ارائه داده‌اند) اساساً این گزارش‌ها در حدی نیستند که بخواهند بنای شکل‌گیری استدلال تاریخی را به وجود آورند چون اخباری آحادند.

۴-۲- تحلیل کمی (Quantitative Analysis)

یکی از نتایج عدم تفکیک سنت واقعه از محکیه، پررنگ شدن تحلیل‌های کمی در حدی است که اعداد و ارقام، دارای مفهوم می‌شوند و پایه تحلیل‌های توسعه‌ای (نه تاریخی) قرار می‌گیرند.

مفهوم داشتن عدد در سنت واقعه، ضرورتاً به معنای مفهوم داشتن عدد در سنت محکمه نسبت به دلالت توسعه‌ای نیست. این مسأله، مبتنی بر ماهیت تمام‌نما نبودن حکایت نسبت به عالم واقع و در معرض آسیب «مسأله‌ساز» بودن عدد و رقم (به جای واقع‌نما بودن) است. از این رو ارزش گذاری‌های کمی، بستری برای مسأله‌سازی است و نباید بین کم و زیاد بودن روایات در مورد یک موضوع خاص و اهمیت آن موضوع، ضرورتاً یک ارتباط مستقیم برقرار کرد.

ابعاد کمی احادیث از جمله تعداد آن‌ها، ضرورتاً قابلیت تفسیر دلالت‌های توسعه‌ای در سنت واقعه را ندارد و باید از تسری لوازم کمی تحلیل‌های تاریخی به دلالت‌های توسعه‌ای، با احتیاط بیشتری برخوردار کرد. تحلیل بر اساس رویکرد کمی، نوعی اخباری‌گری است. در این رویکرد، تکرار نوعی تعلیل است. یکی از مسائل مورد بحث در تاریخ تفسیر، بررسی میزان تفسیر در عصر نبوی است؛ به این معنی که چه حجمی از آیات قرآن توسط پیامبر (ص) تفسیر شده است؟ سیوطی شاید برای اولین بار این سؤال را مطرح کرده است. وی در آخرین بحث از کتاب «الاتقان» حدود دویست و پنجاه روایت صحیح و غیر صحیح از ایشان نقل می‌کند؛ اما اساساً باید پرسید آیا طرح این سؤال درست است؟ لازمه پذیرش این سؤال، قبول برخی پیش‌فرض‌هاست؛ از جمله آنکه بسیاری از مردم آیات را نمی‌فهمیدند چون روایات تفسیری آن از پیامبر (ص) صادر نشده است! در واقع «تفسیر» از نگاه سیوطی، یک اصطلاح خاص مبتنی بر روایات تفسیری است و نگاه مبتنی بر خبر واحد بر تحلیل میراث نبوی سایه افکنده است. میز کار سیوطی تنها روایات آحاد تفسیری است که به دست او رسیده است. وی تفسیر آیات را در همان ۲۵۰ روایت می‌بیند. به همین خاطر این سؤال برای وی مطرح می‌شود که پیامبر (ص) چه مقدار از آیات قرآن را تفسیر کرده است. در واقع آن بخش مهمی که سیوطی به آن بی‌توجه بوده است تفسیر عملی پیامبر (ص) است که ضرورتاً در قالب اخبار آحاد منتقل نشده است. رفتار پیامبر (ص) تفسیر عملی قرآن بود. زمانی که آیات قرآن نازل می‌شد پیامبر (ص) بر اساس آیات عمل می‌کردند و صحابه را نسبت به اینکه چقدر آیات قرآن در جامعه عملی شده ارزیابی می‌کردند. از همین رو مثلاً حدیث «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) خَلُقَهُ الْقُرْآنَ» (ورام، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۸۹) (اخلاق پیغمبر (ص) قرآن مجسم بود)؛ بهترین تفسیر برای آیه شریفه ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم: ۴/۶۸) است. قابل توجه آنکه همان تعداد روایتی که سیوطی به آن‌ها استناد می‌کند نیز می‌تواند در فرامقام بیان، معنای دیگری داشته باشد. از جمله اینکه با توجه به اینکه سبک غالب این روایات، سؤالی است، این روایات اتفاقاً به این معناست که کل قرآن - در قالبی غیر از روایات مورد نظر- تفسیر شده بود، جز برخی آیات که با پرسش صحابه، آن‌ها نیز روشن می‌شد.

تکرار، یکی از پدیده‌های رایج در منابع حدیثی است. به‌عنوان نمونه روایات صحیح مسلم شامل ۷۲۷۵ حدیث است که با حذف مکررات، بالغ بر چهار هزار روایت می‌گردد یا اینکه مثلاً سنن نسائی در بین صحاح سته، به کثرت تکرار احادیث معروف است به‌طوری‌که یک حدیث (حدیث نیت) را شانزده بار تکرار کرده است (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۷، صص ۴۴، ۱۲۳). تعداد روایات یک موضوع در جوامع حدیثی مخصوصاً متقدم، بر اساس آنچه در مورد ساختار نقل روایی گفته شد، کارکرد خاصی داشته است. آنچه مهم است آنکه این تکرار، ضرورتاً حاوی مفهوم تواتر نیست (مغالطه تلازم تکرار و تواتر).

تحلیل روایات تحریف‌نما، از سوی قائلان به تحریف، مصداق بروز مغالطه تحلیل کمی و ایجاد تلازم بین تواتر و تکرار است. برداشت ناقص ناشی از مقایسه دوران کم حکومت ائمه با سایر دوران‌های ائمه و ادعای اصلی نبودن حکومت از نگاه ایشان نیز نتیجه مغالطه تحلیل کمی است؛ چنانچه انتساب دوره‌ای از تاریخ حدیث به دوره رکود و تعلیل آن به دل‌آسودگی از ناحیه جمع احادیث، غالباً مبتنی بر نوعی تحلیل کمی و بدون توجه به تفاوت ساختار صورت گرفته است.

۴-۳- عنوان‌گذاری (Heading)

عنوان‌گذاری انتزاعی و طبقه‌بندی، موجب ایجاد پیش‌فرض ذهنی در مخاطب و ایجاد مانع در واگذاری نتیجه به خواننده است. از این جهت می‌توان متون قدیمی را دارای مزیت نسبت به پژوهش‌های معاصر دانست. ابتناء این پژوهش‌ها بر طبقه‌بندی‌های تعریف‌شده، از این جهت قابل‌تأمل است که معلوم نیست این طبقه‌بندی‌ها تا چه حد معتبر باشند.

چه‌بسا موضوعات تاریخ حدیثی که اشتهار یافته‌اند اما به‌نوعی عنوان بحث، مورد نقدهای جدی واقع شده به‌طوری‌که مجاللی برای بقای اصل موضوع باقی نگذاشته است. به‌عنوان نمونه عنوان «تدوین رسمی حدیث در عهد عمر بن عبدالعزیز»، عنوانی است که گویا به یکی از مشهورات تاریخ حدیث تبدیل شده است. این در حالی است که مسیر نشان‌دار شدن این عنوان صرفاً بر اساس استناد به یک گزارش مطرح در برخی منابع حدیثی - و حتی نه ضرورتاً تاریخی - است که حکایت از امر خلیفه اموی به حاکم مدینه در کتابت حدیث نبوی دارد. این جمله آنچنان در برخی محافل تاریخ حدیثی، درشت‌نمایی شده است که گویا اتفاقی عظیم رخ داده است! اما نیک جای این سؤال است که اگر این اتفاق این‌گونه بزرگ است چرا نشانی از این

عظمت در زمان صدور خود این گزارش نیست؟ اساساً تاریخ دقیق این گزارش چیست؟ آیا مأمور، اساساً به این امر، جامه عمل پوشانید که آنگاه با قطعیت ادعا شود که با صدور این فرمان، ممنوعیت نگارش صدساله درهم شکست؟! چرا آثاری از این ادعا در سطح جامعه مشاهده نمی شود؟ آیا صرف صدور امر از سوی خلیفه به معنای تحقق مأموریه است؟ چرا نام بانیان این حرکت، در بین محدثان مشهور این سده و حتی در ضمن اولین مدونان حدیث به چشم نمی خورد؟ آیا می توان صرفاً با استناد به همین یک گزارش، با نوعی بزرگ‌نمایی، مقطعی از تاریخ حدیث را در حد یک نقطه عطف بالا برد؟!

در نمونه‌ای دیگر، عنوان «توقیفی بودن تفسیر» در تاریخ تفسیر عمدتاً بر اساس چند گزارش از برخی از خلفا شکل گرفته است که اساساً معلوم نیست فرآیند استدلال به چه صورت سامان یافته است؟ در واقع مقام بیان این گزارش‌ها بدون تأمل و صرفاً با استقرار یک ظهور بدوی، مبنای استدلال و شکل‌گیری عنوان مزبور گردیده است. این در حالی است که صرف‌نظر از این مسأله، احتمال قوی‌تری در تبیین مقام بیان این گزارش‌ها متصور است که در راستای قاعده عقلی مذمت قول بغیر علم است. حال سخن این است که چرا باید نمونه این عنوان‌ها در فضای تاریخ حدیث، این‌گونه نهادینه شود که آنگاه احیاناً در صدد نقد و یا اساساً انکار آن‌ها برآییم؟!

نتیجه‌گیری

خصوصیت غالب استدلال‌های حوزه علوم قرآن و حدیث، تمرکز بر مقام بیان «خبر واحد» است که آسیب مسأله‌سازی را به دنبال دارد که نتیجه تمام‌نما نبودن خبر واحد از واقعیت است. عدم شناخت صحیح «مقام بیان»، موجب گرفتار آمدن در ورطه «مسأله‌سازی» (مسألگی ادعایی) است. در واقع علت تأکید بر اصل «اثبات مسألگی»، فرآیند مسأله‌سازی است. مهم‌ترین تلاش یک تحلیل‌گر در فضای مطالعات تاریخی باید آن باشد که در مسیر مسأله‌یابی، در فضای «مسأله‌سازی» گرفتار نیاید؛ چه‌بسا آنچه به‌عنوان مسأله نمود می‌شود مسأله نباشد. «استقراء ناقص»، «تحلیل کمی» و «طبقه‌بندی»، از مهم‌ترین عواملی است که زمینه مسأله‌سازی را فراهم می‌کند. برای ضعف استدلال تاریخی در سطح مسألگی، دلایل چندی می‌توان تقریر کرد. «تمام‌نما نبودن خبر واحد»، «التقاط»، «شبکه معادله‌ای حصول معرفت»، «نسبی بودن تلقی مخاطب» و «امکان مسأله‌سازی»، نمونه این تقریرهاست.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم

۱. ابن حنبل، احمد بن محمد؛ *المسند*؛ ریاض: بیت الافکار الدولية، ۲۰۰۵ م.
۲. ابن شعبه، حسن بن علی؛ *تحف العقول عن آل الرسول*؛ قم: انتشارات آل علی، ۱۳۸۲ ش.
۳. احمدی، محمدحسن؛ «*نقش امام محمد باقر (ع) در تدوین و تبیین مذهب امامیه*»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی، فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۶ ش.
۴. پاکتچی، احمد؛ *تاریخ حدیث*؛ تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹ ش.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ *تفسیر تسنیم*؛ قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۹۰ ش.
۶. ربین، اندرو؛ *رویکردهایی به تاریخ تفسیر قرآن*؛ به کوشش: مهرداد عباسی، تهران: حکمت، ۱۳۹۲ ش.
۷. سروش محلاتی، محمد؛ «*تهذیب اجتهاد: ضرورت نگاه تقلیل‌گرایانه به استنباط‌های فقهی*»؛ دوفصلنامه مطالعات فقه معاصر، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵ ش.
۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *الاتقان فی علوم القرآن*؛ بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ ق.
۹. _____؛ *تدریب الراوی*؛ بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ *شرح اصول کافی*؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.
۱۱. طباطبائی، سید محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق.
۱۲. طباطبائی، سید محمدکاظم؛ *تاریخ حدیث شیعه*؛ قم: دار الحدیث، ۱۳۹۰ ش.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الاصول من الکافی*؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
۱۴. کورانی، علی؛ *تدوین القرآن*؛ تهران: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. لیمهاوس، فرد؛ «*خاستگاه و نخستین تحولات سنت تفسیر*»؛ در مجموعه: *رویکردهایی به تاریخ تفسیر قرآن*؛ تهران: حکمت، ۱۳۹۴ ش.
۱۶. مازندرانی، محمدصالح بن احمد؛ *شرح اصول کافی*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
۱۷. متقی، علی بن حسام‌الدین؛ *کنز العمال*؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۱۸. مدرسی طباطبائی، سید حسین؛ *مکتب در فرآیند تکامل*؛ تهران: کویر، ۱۳۸۹ ش.
۱۹. مدیر شانه چی، کاظم؛ *تاریخ حدیث*؛ تهران: سمت، ۱۳۷۷ ش.
۲۰. مطهری، مرتضی؛ *حماسه حسینی*؛ تهران: صدرا، ۱۳۷۹ ش.
۲۱. معارف، مجید؛ *تاریخ عمومی حدیث*؛ تهران: کویر، ۱۳۸۸ ش.

۳۲۰ دو فصلنامه کتاب قیم، سال نهم، شماره بیست و یکم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۲۲. مؤدب، سیدرضا؛ احمدی، محمدحسن؛ «تأملی در نظریه تطور «مفهوم امامت در اندیشه شیعی»؛ فصلنامه شیعه شناسی، ش ۲۶، تابستان ۱۳۸۸ ش.

۲۳. ورام، مسعود بن عیسی؛ مجموعه ورام؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش.

24. Neuwirth, Angelika; "*Orientalism in Oriental Studies? Qur'anic Studies as a case in point*"; Journal of Qur'anic Studies, vol. 9, Issue 2, October 2007.